

نامه‌ی سرکشاده به رفیق لنین/ قسمت دوم/ پاسخی به جزوه‌ی لنین: "رادیکالیسم، بیماری کودکانی کمونیسم" / ه. گورترا/ برگردان: کاووس بهزادی

3. پارلمان‌تاریسم

مسأله‌ایی که باقی‌مانده دفاع از چپ‌ها در برابر شما در مورد مسأله‌ی پارلمان‌تاریسم است.¹ در اینجا نیز همان مبانی عام نظری مطرح شده در مورد اتحادیه‌ها تعیین‌کننده‌ی شیوه‌ی برخورد چپ‌ها هستند. تنها بودن پرولتاریا، قدرت عظیم دشمنان، ضرورت ارتقاء توده‌ها به مرحله‌ایی بالاتر که بتواند تنها به نیروی خودش اتکاء کند و غیره. من در اینجا نیازی به تکرار این دلایل نمی‌بینم.

اما با این‌حال دلایل دیگری به آن مبانی مطرح شده اضافه می‌شوند. اولاً: کارگران اروپای غربی و به طور عمومی توده‌های کارکن مطیع ایده‌آل‌های فرهنگ بورژوازی، ایده‌های بورژوازی و بنا بر این همچنین سیستم نماینده‌گی، پارلمان‌تاریسم، دموکراسی بورژوازی هستند. خیلی بیشتر از کشورهای اروپای شرقی. در اینجا ایدئولوژی بورژوازی تمام زندگی اجتماعی و بالطبع زندگی سیاسی را زیر سلطه‌ی خود درآورده و بسیار ژرف‌تر در مغزها و قلب‌های کارگران نفوذ کرده است. در اروپای غربی آن‌ها سده‌هاست که این‌گونه بزرگ و تربیت شده‌اند.

رفیق پانه کوک این مسأله را در نشریه‌ی وین کمونیسم تشریح کرده است:

"تجربه‌ی آلمان معضل بزرگ انقلاب در اروپای غربی را در مقابل ما قرار داده است. در این کشورها شیوه‌ی قدیمی تولید بورژوازی و فرهنگ بسیار تکامل‌یافته در هم‌تنیده با آن، سده‌هاست پایه‌گذار فکر و احساس توده‌های مردم است. بالطبع در این کشورها منش درونی و روانی توده‌های خلق کاملاً متفاوت با کشورهای شرقی است که با این سلطه فرهنگ بورژوازی آشنا نبوده‌اند. و در درجه‌ی نخست در همین نکته تفاوت بین روند انقلاب در شرق و غرب اروپا نهفته است. در انگلستان، فرانسه، هلند، اسکاندیناوی، ایتالیا و آلمان از قرون وسطی به بعد بورژوازی قدرت‌مندی با اتکاء به تولید بدوی سرمایه‌داری و خرده‌بورژوازی به حیات خود ادامه داده، دوره‌ایی که در آن فنودالیسم در هم شکسته شده، دهقانان مستقل در روستاها به سرعت و به همان نسبت قوی شده‌اند، دهقانانی که آقای اقتصاد خرد خود بودند. در وهله‌ی نخست زندگی فکری بورژوازی در زمین خود دولت‌های کشورهای ساحلی در انگلستان و فرانسه که سرمایه‌داری با آهنگ هر چه سریع‌تری تکامل یافته به فرهنگ قوی ملی شکوفا شده است. سرمایه‌داری سده‌ی نوزدهم با به زیر سلطه کشیدن کامل اقتصاد این فرهنگ را ارتقاء و گسترش داد و آن را از طریق ابزارهای تبلیغات فکری‌اش، مطبوعات، مدارس و کلیسا در مغزهای توده‌ها، هم آن‌هایی را که او پرولتریزه و روانه‌ی شهرها کرده بود هم آن‌هایی که در روستاها باقی ماندند، حک کرده است. این موضوع نه فقط در مورد کشورهای اصلی سرمایه‌داری صادق است، بلکه همچنین با اشکال مشابه و متفاوت‌تری در آمریکا و استرالیا که اروپائی‌ها دولت‌های جدیدی تأسیس کردند و هم برای کشورهای اروپای مرکزی، آلمان، اتریش، ایتالیا با آهنگ رشد کندتر سرمایه‌داری، رشدی که به اقتصاد قدیمی، ایستای خرده‌بورژوازی و فرهنگ خرده‌بورژوازی تکیه داده بود. اما سرمایه‌داری هنگام نفوذ و گسترش در کشورهای شرق اروپا با بن‌مایه و سنت‌های کاملاً دیگری روبرو شد. طبقه‌ی بورژوازی در روسیه، لهستان، مجارستان، در شرق رودخانه‌ی الب نبود و زندگی فکری کهن بر آن حاکم بود، مناسبات بدوی مالکیت بر زمین‌های کلان، فنودالیسم پدر سالار و کمونیسم دهقانی تعیین‌کننده‌ی زندگی فکری بودند."²

در اینجا رفیق پانه کوک قلمرو ایدئولوژیک را به صلابه کشیده است. او خیلی دقیق‌تر و عمیق‌تر از آنچه که تا به حال از جانب شما انجام گرفته تمایز جنبه‌های ایدئولوژیک بین کشورهای شرق و غرب در اروپا را به طور روشن نشان داده و بدین نحو کلیدی را برای باز کردن قفل تاکتیک انقلابی در کشورهای اروپای غربی در اختیار ما گذاشته است. حال فقط کافی است که این عملکرد فرهنگی ایدئولوژیک را به چرایی قدرت مادی دشمنان، به سرمایه‌ی بانکی تعمیم دهیم تا کل مسأله‌ی تاکتیک برای ما روشن شود.

اما هنوز می‌توان در مورد مسأله‌ی ایدئولوژیک توضیحات بیشتری داد: پیش‌تر از این‌ها مردان و زنان، نسل‌های گذشته در مبارزات آزادی‌بخش‌شان، آزادی بورژوازی، قدرت پارلمان‌ها را در اروپای غربی کسب کرده‌اند، مبارزه‌ایی که فقط توسط شهروندان، مالکین، از طرف خلق انجام گرفته است. هنوز خاطرات این مبارزات به عنوان یک سنت مبارزاتی در خون این خلق‌ها در

¹ در ابتدا من این مسأله را موضوعی ثانویه ارزیابی می‌کردم. اما موضع اپورتونیستی اتحاد اسپار تاکیست‌ها در مورد کودتای کاپ و همچنین موضع اپورتونیستی شما در جزوه‌تان مرا متعاقب کردند که این مسأله از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است.

² Anton Pannekoek, Die Entwicklung der Weltrevolution und die Taktik des Kommunismus (a. a. O.), S. 91. (Hrg).

جریان‌ست. و انقلاب ژرف‌ترین خاطره‌ی یک خلق است. این فکر بیشتر ناخودآگاهانه که نماینده‌گی شدن توسط یک پارلمان بود خود نوعی ظفرمندی، ظفرمندی عظیم، نیروی آرام‌نیز بود. این امر بیشتر در مورد قدیمی‌ترین کشورهای بورژوازی صادق است که در آن‌ها مبارزات آزادی‌بخش طولانی و به کرات انجام گرفته است، در انگلستان، هلند و فرانسه. اما همچنین به میزان بسیار کمتری در آلمان، بلژیک و کشورهای اسکاندیناوی. یک ساکن کشورهای اروپای شرقی شاید نتواند تصور کند که این تأثیر چقدر قوی می‌تواند باشد. علاوه بر این اغلب خود کارگران سال‌های طولانی برای حق رأی همگانی مبارزه کرده‌اند و بدین ترتیب آن را به طور مستقیم و غیر مستقیم به کرسی نشانده‌اند. بدست آوردن این حق رأی خود نیز یک پیروزی بود که ثمرات خود را در گذشته به بار آورده است. فکر و احساس نماینده‌گی شدن و نماینده‌گان خود را در پارلمان بورژوازی برای دفاع از امور خود داشتن به طور عمومی خود نوعی پیشرفت و پیروزی محسوب می‌شود. تأثیرات این ایدئولوژی بسیار زیادست.

و بالاخره از طریق رفرمیسم طبقه‌ی کارگر اروپای غربی به طور کامل به زیر سیطره‌ی اعضای پارلمان درآمده‌است، اعضای که بانی جنگ و اتحاد با سرمایه‌داری شده‌اند. همچنین تأثیرات این رفرمیسم بسیار عظیمست.

این عوامل باعث شد که کارگران برده پارلمان شوند، برده‌گانی که امکان کارکرد پارلمان‌ها را بدون جواب‌گویی به کسانی که آن‌ها را انتخاب کرده‌اند، فراهم کرده‌اند اما خود این کارگران دیگر با اتکاء به نیروی خودشان فعالیت نمی‌کنند.³

حال انقلاب از راه رسیده است و باید خود کارگران تمام کارها را به تنهایی انجام دهند. در حال حاضر کارگران با طبقه‌شان باید بر علیه دشمن قدرت‌مند مبارزه کنند و دهشت‌ناک‌ترین مبارزه‌ی را که تا به حال جهان به خود ندیده به سرانجام برسانند. تاکتیک رهبران کمکی به این طبقه نمی‌کند. تمام طبقات سرسختانه در مقابل طبقه‌ی کارگر ایستاده‌اند و هیچ طبقه‌ی دیگری از او حمایت نمی‌کند. برعکس طبقه‌ی کارگر در صورتی که به رهبرانش یا طبقات دیگر در پارلمان اعتماد کند، این خطر بزرگ وجود دارد که ضعف‌های قدیمی دوباره گریبان‌گیرش شوند، یعنی این‌که اجازه دهد که رهبران به جای او موضع‌گیری کنند، یعنی این‌که به پارلمان اعتماد کند که همان وهم قدیمی به جانش می‌افتد، یعنی این‌که دیگران می‌توانند برای او انقلاب کنند، یعنی این‌که او بدنبال سراب بیفتد، یعنی این‌که زمین‌گیر ایدئولوژی قدیمی بورژوازی به ماند.

رفیق پانه کوک همچنین رابطه‌ی توده‌ها را با رهبران به خوبی تشریح کرده است:

"پارلمان‌تاریسم شکل منحصر به فرد و ابزار مبارزه رهبران است، در جایی که خود توده‌ها نقش فرودستی دارند. عملکرد رهبران پیشبرد مبارزه‌ی نماینده‌گان، و افراد منفرد است. بنابر این او باید در میان توده‌ها به این پندار خام دامن بزند که دیگران به جای او مبارزه را به پیش می‌برند. قبلاً این گمان جا افتاده بود که انگار رهبران می‌توانند فرم‌های مهمی را در پارلمان به پیش ببرند، یا حتی این پندار خام وجود داشت که نماینده‌گان در پارلمان می‌توانند از طریق وضع قوانین تغییرات بنیادی در جامعه بوجود بیاورند و آن را به سوسیالیسم هدایت کنند. امروز اما که پارلمان نقش محبوب‌تری پیدا کرده این استدلال را می‌شنویم که نماینده‌گان در پارلمان می‌توانند نقش شایان توجه‌ای در تبلیغات برای کمونیسم ایفاء کنند. در این‌جا همواره نقش اصلی برای رهبران در نظر گرفته می‌شود و بدیهی‌ست که افراد ورزیده سیاست روز را - حال در جامه‌ی مباحث در کنگره و قطعنامه‌ها - تعیین کنند - تاریخی سوسیالیسم دمکراسی، تاریخی تلاش‌های بی‌ثمر برای این است که خود اعضای حزب اجازه داشته باشند، سیاست حزب‌شان را تعیین کنند. تا زمانی که توده‌ها هنوز ارگان‌های خودکنشی‌شان را بوجود نیاورده‌اند، یعنی در زمانی که باید هنوز منتظر انقلاب ماند، مبارزه‌ی پارلمان‌تاریستی پرولتاریا اجتناب‌ناپذیرست. اما همین‌که خود توده‌ها وارد صحنه شوند، فعالیت کنند و از این طریق سیاست‌گذاری کنند، وزن کاستی‌های پارلمان‌تاریستی بیشتر می‌شود.

یکی از معضلات موجود در مورد تاکتیک ریشه‌کن کردن سنت‌های بورژوازی فکر کردن و تمام آن نظریات از گذشته به ارث رسیده‌ی مضری‌ست که این سنت‌ها را از نو تقویت و توانایی‌های طبقه‌ی کارگر را از او سلب می‌کنند. بخش سگ‌جان و قوی این شیوه‌ی تفکر عدم استقلال توده‌ها در برابر رهبران‌ست، چرا که رهبری تصمیم‌گیری در مورد مسائل عمومی، آنچه راکه به مسائل طبقاتی مربوط می‌شوند را به آن‌ها واگذار می‌کند. گرایش اجتناب‌ناپذیر سرمایه‌داری فلج کردن فعالیت ضروری خود توده‌ها برای انقلاب است. گیرم که سخنرانی‌های غرایبی هم برای تهیج توده‌ها برای عمل انقلابی انجام بگیرد، اما وقتی که راه انتخاب دیگری باقی نمانده، ضرورت‌های جدی و سهمگین بانی عمل انقلابی هستند، نه چنین سخنرانی‌هایی.

انقلاب مستلزم چیز بیشترست تا کنش انقلابی توده‌ای برای سرنگونی یک نظام حکومتی. همان‌طور که می‌دانیم انقلاب بنا به سفارش رهبران صورت نمی‌گیرد، بلکه فقط از تمایلی ژرف‌فوران می‌کند. انقلاب مستلزم این‌ست که به مسائل کلان بازسازی اجتماعی پرداخته شود، که تصمیمات سهمگین گرفته شود، که کل پرولتاریا به جنبش آفرینش‌گر بپیوندد - امکان عملی شدن موضوعات مطرح شده تنها زمانی‌ست که در درجه‌ی نخست پیشرو و در مرحله‌ی بعد توده‌های وسیع خود دست به عمل بزنند، تلاش کنند،

³ این تأثیر زیاد، کل ایدئولوژی اروپای غربی، ایالات متحده و مستعمرات انگلیس در اروپای شرقی، در ترکیه و بالکان و غیره (تازه از آسیا که بگذریم) درک نمی‌شود.

مسئولیت بپذیرند، تبلیغ کنند، تعمق کنند و برای رهبری دل و جرات پیدا کنند. همه‌ی این کارها سخت و پرمشقتند، اما تا زمانی که طبقه‌ی کارگر گمان کند که در راه ساده‌تری می‌تواند قدم بگذارد، آن‌هم به این نحو که بگذارد که دیگران برایش فعالیت کنند، از پشت تریبون‌های بلند و بالا تبلیغات را رهبری کنند، تصمیم‌گیری کنند، فراخون برای اکسیون‌ها را بدهند، قوانین را وضع کنند - آن‌وقت تردید می‌کند و بواسطه‌ی عادت‌های قدیمی شیوه‌ی فکر کردن و ضعف‌های قدیمی‌اش پاسیو باقی می‌ماند.⁴

کارگران اروپای غربی بایستی نه فقط در درجه‌ی نخست در اتحادیه‌ها بلکه همچنین در قلمرو سیاست خودش باید اولین مقامی باشند که تصمیم‌گیری می‌کنند و نباید به رهبران اجازه دهند که به جای او عمل کنند، چرا که کارگران تنها هستند و هیچ تاکتیک هوشیارانه‌ایی به آن‌ها کمک نخواهد کرد - این مطلب بایستی هزاران و حتی در صورت لزوم صدها هزار و میلیون‌ها بار گفته شود و کسی که هنوز از تاریخ رخدادهای نوامبر 1918 به بعد چیزی نیاموخته و چشم خود را بر روی این واقعیات بسته، فردیست نابینا (حتی زمانی که این نکته شامل شما هم بشود رفیق). از خود توده‌ها بایستی عظیم‌ترین نیروی محرکه نشأت بگیرد. در این‌جا به درجات بسیار بالاتر از روسیه بایستی رهایی کارگران به دست خود کارگران انجام بگیرد. و به همین دلیل رفقای چپ حق دارند به رفقای آلمانی بگویند: وقتی به انتخابات نگذارید، پارلمان را تحریم کنید - شما تمام کارها را در قلمرو سیاست بایستی خودتان انجام دهید، شما فقط با آگاهی از این موضوع و فعالیت دو، پنج، ده ساله‌ی منطبق با آن تک‌تکتان، گروه به گروه، شهر به شهر، منطقه به منطقه و بالاخره در سرتاسر امپراطوری به عنوان یک حزب، به عنوان یک کل متحد، به عنوان شوراهای کارخانه‌ها، به عنوان توده، به عنوان طبقه به این نوع مبارزه عادت کرده باشید، می‌توانید پیروز شوید - و سرانجام به دلیل آزمون‌ها و مبارزات بی‌پایان و شکست‌ها و آموزه‌ها به جایی می‌رسید که خودتان به عنوان یک اکثریت بزرگ، یک توده‌ی منسجم همه چیز را رقم بزنید.

اما این رفقا، چپ‌ها، KAPD وقتی که در مورد این مسائل فقط موعظه و تبلیغ کنند، دچار خطای بزرگی خواهند شد. در این‌جا این اشتباه به مراتب خیلی بیشتر خواهد بود تا در مورد اتحادیه‌ها، چرا که موضوع بر سر کل مسائل سیاسیست که در درجه‌ی نخست مستلزم مبارزه، عمل نمونه‌وار و نحوه‌ی برخورد دیگریست. و به همین دلیل رفقای KAPD حق داشتند، سترگترین حق، حق مطالبه شده‌ی تاریخی‌شان تا با اتحاد اسپار تاکیست‌ها - یا بهترست گفته شود با مرکزیت اسپار تاکیست‌ها که دیگر تاب تحمل تبلیغات رفقای ما را نداشتند - فوراً قطع رابطه و از آن‌ها انشعاب کنند. چرا که در درجه‌ی نخست و در بالاترین مرحله، خلق برده‌شده‌ی آلمان و کارگران اروپای غربی نیاز به عمل نمونه‌وار داشت. بایستی در میان این خلق برده‌گان سیاسی و در این جهان فرودستان اروپای غربی گروهی از مبارزان آزاد بدون رهبران، دقیقاً بدون رهبران مثل گذشته بوجود می‌آمد، آن‌هم بدون اعضای پارلمان. و دو باره تکرار کنم که آن‌هم نه به دلیل دل‌پسند واقع شدن، بانی کار خوبی بودن و یا به دلیل عمل قهرمانانه یا هر دلیل مشابه دیگری از این نوع، بلکه به خاطر این‌که خلق کارکن آلمان و اروپای غربی در این مبارزه‌ی دهشتناک تنهاست، بدون آن‌که بتواند انتظار کمک از دیگر طبقات داشته باشد، در این‌جا خردمندی رهبران هیچ کمکی به آن‌ها نمی‌کند، فقط تنها چیزی که کمک‌کننده است اراده و انسجام توده‌ها، تک تک مردان، تک تک زنان به عنوان یک کل واحد است. به خاطر این دلایل سترگ و به دلیل این‌که برعکس این تاکتیک کار در پارلمان می‌تواند برای این امر برجسته مضر باشد، غیرقابل مقایسه است با مزیت‌های کوچکی که به همراه دارد (تبلیغ از تریبون پارلمان)، چپ‌ها به خاطر این دلایل سترگ در پارلمان شرکت نمی‌کنند.

شما می‌گویند که رفیق لیکنخت زمانی که هنوز زنده بود، توانست کار ارزنده‌ایی در مجلس رایش انجام دهد. ما این موضوع را قبول نداریم. او در صورتی که اکنون زنده بود در پارلمان‌های فعلی نمی‌توانست به هیچ مانور سیاسی دست بزند چرا که تمام احزاب بزرگ بورژوایی و خرده بورژوایی متحداً در مقابل ما ایستاده‌اند. لیکنخت هم نتوانست در پارلمان کارگران بیشتری را جلب کند تا خارج از پارلمان. برعکس بخش بزرگی از توده‌ها فقط تکیه به سخنرانی‌های او داشتند، پس حضور او در پارلمان مضر بود.⁵ قدر مسلم چنین روش کار "چپ‌ها" برای این‌که به نتیجه‌ایی نائل شود احتیاج به سال‌های متمادی دارد، کسانی که به هر دلیلی دنبال موفقیت‌های فوری، ارقام و آمار پرطمطراق، شمار زیاد اعضاء، شمار زیاد رأی‌دهندگان، احزاب بزرگ و از جنبه‌ی بین‌المللی قدرت‌مند (ظاهراً قدرت‌مند) هستند برای رسیدن به اهداف‌شان بایستی سال‌های خیلی بیشتری منتظر بمانند. اما کسانی که درک می‌کنند که پیروزی انقلاب در آلمان و در اروپای غربی فقط زمانی میسر می‌شود که شمار زیادی از توده‌های کارگران به خودشان اعتماد کنند، در این صورت این افراد از این تاکتیک راضی خواهند بود. این تاکتیک تنها تاکتیک درست در آلمان و در اروپای غربیست، به خصوص در انگلستان.

⁴Anton Pannekoek, Die Entwicklung der Weltrevolution und die Taktik des Kommunismus (a, a. O.), S. 91-92. (Hrg.).

نمونه‌ی رفیق لیکنخت اثبات می‌کند که تاکتیک ما درست است. اعتراضات او در پارلمان قبل از انقلاب زمانی که امپریالیسم در اوج قدرتش بود و از طریق قانون جنگ هر گونه اعتراضی را سرکوب می‌کرد، فشار بسیار زیادی به دولت اعمال می‌کرد، اما این اعتراضات پارلمانی در اثنای انقلاب دیگر بی‌تأثیر بودند. بنا بر این هم این کارگران سرنوشت خود را به دست خودشان بگیرند، ما دیگر باید پارلمان‌تاریسم را زیر پا بگذاریم.

رفیق آیا شما با فردگرایی بورژوازی، آزادی بورژوازی، دموکراسی پارلمانی و روندی که ظرف 6 یا 7 سده گذشته در انگلستان داشته آشنا هستید؟ آیا واقعاً با این روند آشنایی دارید؟ آیا با این مقولات که در شرایطی که شما دارید، باز نمود دیگری دارند، آشنا هستید؟ آیا شما می‌دانید که این ایده چقدر در تمام مردم و همچنین تک تک کارگران انگلستان و مستعمرات آن ریشه دوانده است؟ و با تأثیرات عمومی آن؟ چه در زندگی اجتماعی و چه در زندگی خصوصی؟ من فکر می‌کنم که هیچ روسی، هیچ اروپای شرقی‌ای از آن‌ها آشنایی ندارد. در صورتی که شما از این موضوعات شناخت داشته باشید آن وقت شما حتماً در مورد آن کارگران انگلیسی که با این محصول قدرت‌مند سیاسی کل سرمایه‌داری در تمام جهان به طور کامل گسست کرده‌اند، خوشحال می‌شوید. به مراتب وقتی که این گسست با آگاهی کامل به مفهوم انقلابی‌اش صورت بگیرد، دیگر گسست این افراد کم ارزش‌تر از آن کسانی نیست که تزاریسیم را در هم شکستند. گسست کامل با دموکراسی در انگلستان خودش نطفه‌ی انقلاب در انگلستان است. این امر در انگلستان با آن تاریخ و سنت و قدرت عظیمش بایستی با قاطعیت بیش از اندازه صورت بگیرد. وقتی که پرولتاریای انگلستان با آن قدرت عظیمش (در مقیاس جهانی از قدرت‌مندترین پتانسیل برخوردار است) که با قدرت‌مندترین بورژوازی دنیا برخورد کند، علیرغم این که انقلاب در این کشور هنوز بروز نکرده، با یک ضربه دموکراسی در انگلستان را به طور کامل دور خواهد انداخت.

تزه‌های مسکو خواهان ورود به اتحادیه‌های بزرگ آزاد هستند. بنا بر این شما، ما کمونیست‌ها را اغلب به اعتصاب‌شکن تبدیل می‌کنید، مثلاً در هلند. علاوه بر این اتحاد کارگری آلمان را به خاطر انشعاب‌طلبی محکوم می‌کنید. اما خود انترناسیونال سوم چه کار می‌کند؟ انترناسیونال اتحادیه‌های بین‌المللی خودش را برپا می‌کند.

همین کار را پیشروان آن‌ها، چپ‌ها، مثل پیشروان آن‌ها در آلمان، KAPD انجام دادند. چرا؟ به این دلیل که آن‌ها می‌دانستند که تنها هستند، که هیچ طبقه‌ای در سرتاسر انگلستان به آن‌ها کمک نخواهد کرد و می‌دانستند که خود پرولتاریا و نه رهبران بایستی در صف مقدم مبارزه و به پیروزی دست پیدا کند.⁶ پرولتاریای انگلستان در پیش‌گام بودنش نشان داده که چگونه می‌خواهد مبارزه کند: به تنهایی و بر علیه تمام طبقات در انگلستان و مستعمره‌هایش. و دو باره مثل آلمانی‌ها: با عمل نمونه‌وار خودش، با تأسیس حزب کمونیست که در پارلمان شرکت نمی‌کند و به تمام کارگران انگلستان می‌گوید: از پارلمان گسست کنید، از این نماد قدرت سرمایه‌داری. حزب خودتان را بسازید، سازمان‌های کارخانه‌ای خودتان را ایجاد کنید. تنها و تنها به خودتان اتکاء کنید. رفیق در انگلستان بایستی به این طریق فعالیت کرد. در نهایت بایستی چنین روندی تکوین شود. این غرور و شجاعت از خود سرمایه‌داری کلان متولد شده است و بالاخره خود طبقه‌ی کارگر وارد صحنه خواهد شد، ناگهان و غیرمترقبه.

رفیق در آن روز ژوئن در لندن که اولین حزب کمونیست تأسیس شد، روزی تاریخی بود که تمام قانون اساسی هفت صدساله و نهادهای دولتی به زیر سؤال برده شدند. چقدر دلم می‌خواست که مارکس و انگلس در آن روز آنجا بودند. به گمان من در صورتی که آن‌ها این کارگران انگلیسی را می‌دیدند که تمام دولت انگلستان، نماد و الگوی تمام دولت‌های بورژوازی در جهان را که سده‌هاست که مرکز ثقل و دژ سرمایه‌داری جهانی است که بر یک سوم بشریت فرمان‌روایی می‌کند، این دولت و پارلمانش را اگر چه بدو فقط از جنبه‌ی نظری به زیر سؤال برده است، حتماً بیش از پیش خوشحال می‌شدند. برای به کارگیری این تاکتیک در انگلستان دلایل متعدد دیگری نیز وجود دارند، چرا که سرمایه‌داری انگلستان از سرمایه‌داری تمام کشورهای دیگر حمایت می‌کند و قدر مسلم هیچ واهمه‌ای از بسیج نیروهای کمکی از سراسر جهان برای سرکوب پرولتاریای کشور خودش و کشورهای دیگر ندارد. بنا بر این مبارزه‌ی پرولتاریای انگلستان مبارزه بر علیه سرمایه‌داری جهانی است و به همین دلیل کمونیسم انگلیسی روشن‌ترین و والاترین نمونه را عرضه خواهد کرد. این طبقه نمونه‌وار برای پرولتاریای سراسر جهان مبارزه می‌کند و در عین حال او را از طریق این مبارزه قوی‌تر می‌کند.⁷ همه جا و همیشه باید چنین گروه‌هایی وجود داشته باشند که تمام تبعات مبارزه را به جان بخرند. چنین گروه‌هایی جان‌بخش بشریت هستند. اکنون در این‌جا من پس از این‌که از جنبه‌ی نظری از تاکتیک پارلمان‌ستیز دفاع کردم به جزئیات دفاع شما از پارلمان‌تاریسیم می‌پردازم. شما از پارلمان‌تاریسیم در انگلستان و آلمان دفاع می‌کنید (از صفحه‌ی 36 تا 68). اما استدلال‌های شما فقط متناسب با شرایط روسیه (و در بهترین صورت متناسب با بعضی از کشورهای اروپای شرقی) است و نه با شرایط کشورهای اروپای غربی. و اشتباه شما در همین نکته است. بدین ترتیب شما از یک رهبر مارکسیست به یک رهبر

⁶ اگر چه در انگلستان دهقانان فقیر وجود ندارند که بتوانند از سرمایه حمایت کنند، اما به جای آن طبقه‌ی متوسط بزرگی دارند که به سرمایه‌داری وابسته است.

⁷ در انگلستان بیشتر از هر جای دیگری خطر بزرگ اپورتونیسیم وجود دارد. به نظر می‌رسد که همچنین رفیق ما سیلویا پانک هورست که بیشتر به دلیل خلق و خو، غریزه و تجربه اما شاید نه به دلیل بررسی‌های عمیق و همه‌جانبه، و بنا بر این بیشتر به صورت اتفاقی یکی از پیشگامان کمونیسم چپ بود، نظر خود را تغییر داده است. او از محور مبارزه‌اش که ضدیت با پارلمان‌تاریسیم بود، دست کشیده و آن را با اپورتونیسیم عوض کرده است، آن هم به خاطر مزیت‌های مستقیم وحدت. به این ترتیب او قدم در همان راهی می‌گذارد که قبل از او رهبران کارگران انگلیس آن را پیمودند: یعنی به زیر یوغ اپورتونیسیم رفتن، با تمام تبعات آن و در نهایت فرمان‌بر بورژوازی شدن. از این موضوع نباید تعجب کرد - اما رفیق نلین این که شما این یگانه رهبر بیباک ثابت‌قدم در انگلستان را متعاقباً به این کار کردید، ضربه‌ای به انقلاب روسیه و انقلاب جهانی است.

اپورتونیست تبدیل شده‌اید. بدین ترتیب شما که در جرگه‌ی رهبران رادیکال مارکسیست روسیه و قطعاً بعضی از کشورهای اروپای شرقی هستید، اما در اروپای غربی در جرگه‌ی رهبران اپورتونیسم قرار گرفته‌اید. و تاکتیک شما در صورتی که در این‌جا مورد پذیرش قرار بگیرد و متحقق شود، در این صورت کل جنبش اروپای غربی به تباهی و پوسیده‌گی کشانده خواهد شد. من در این‌جا اثبات می‌کنم که این موضوع در مورد استدلال‌های شما صادق است.

رفیق وقتی که من استدلال‌های شما را از صفحه‌ی 36 تا 68 می‌خواندم، دائماً این موضوع برایم تداعی می‌شد که انگار دوباره در کنگره‌ی حزب قدیمی سوسیال وطن‌پرست هلند هستم و به حرف‌های تروالسترا گوش میدهم، در مورد ترسیم خطوط اساسی سیاست رفرمیستی کارگران، در مورد کارگرانی که هنوز سوسیال دمکرات نشده‌اند و از طریق سازش‌ها بایستی جذب حزب شوند، در مورد ائتلاف (طبیعتاً موقتی) با احزاب این کارگران، در مورد حداکثر استفاده‌ی ما از "شکاف" درون و بین احزاب بورژوازی. شما هم رفیق لنین دقیقاً حرف‌های او را، البته نه واژه به واژه برای ما اروپایی‌های غربی می‌زنید!! من خاطرم هست که ما با رفقای مارکسیست، فقط چهار یا پنج نفر، هنریته دولاند هولست، پانه کوک و یکی دو نفر دیگر در ردیف آخر سالن نشسته بودیم و تروالسترا مثل شما کاملاً قانع‌کننده و پرشور سخنرانی می‌کرد. من دقیقاً به خاطر دارم که درست در اوج سخنرانی غرای او در مورد سیاست رفرمیستی، کف‌زدن‌های لرزه برانگیز، دشنام دادن به مارکسیست‌ها به عنوان افرادی "احمق" و "الاغ" و کسانی که "بچه‌ها را سرکسیه" می‌کنند، که البته منظورش از این افراد ما بودیم، چگونه کارگران با نگاهشان دنبال این افراد می‌گشتند. البته شما هم دقیقاً همین دشنام‌ها را به ما می‌دهید و حتماً همین جریان هنگام سخنرانی شما بر علیه "چپ‌ها"ی مارکسیست در کنگره‌ی انترناسیونال در مسکو تکرار خواهد شد. تروالسترا مثل شما رفیق، البته در چارچوب روش‌مندی و منطق خودش آن‌چنان متقاعدکننده صحبت می‌کرد که خود من تا حالا فکر می‌کردم که حق با اوست.

من در بیشتر مواقع سخنگوی اپوزیسیون بودم (طی آن سال‌ها تا 1909 که ما را از حزب اخراج کردند). آیا می‌دانید که پس از آن چه چیزی همواره فکر من را به خودش مشغول کرده بود؟ حرف‌های تروالسترا. بعد از آن من شروع کردم که خیلی از مباحث را به چالش بکشم. من اغلب از ابزاری استفاده می‌کردم که همیشه دم دستم بود. این ابزار جمله‌ایی از برنامه‌ی حزب بود: اعمال و حرف‌های تو همیشه باید به نحوی باشند که به آگاهی طبقاتی کارگران کمک و آن را تقویت کنند. من از خودم سؤال کردم که آیا این حرف‌هایی که این آقا آن‌جا زد، آگاهی طبقاتی کارگران را تقویت می‌کند یا نه؟ جواب من به این سؤال منفی بود و من فوراً دریافتم که حق با من است.

هنگام خواندن جزوه‌ی شما همان احساس دوباره به من دست داده بود. من استدلال‌های اپورتونیستی شما را در مورد همکاری با احزاب غیرکمونیست، احزاب بورژوازی و سازش با آن‌ها را خواندم. حرف‌های شما در ابتدا مرا تهیج کرد. مسائل مطرح شده توسط شما درخشان، روشن، عالی و همچنین در چارچوب روش‌مندی شما منطقیه نظر می‌رسیدند. اما دوباره مثل گذشته جمله‌ایی به ذهن من خطور کرد، جمله‌ایی که من از مدت‌ها پیش در مبارزه بر علیه اپورتونیسم کمونیست‌ها آویزه‌ی گوشم کرده بودم: آیا این چیزهایی که رفیق در این جزوه مطرح کرده اراده‌ی توده‌ها را برای کنش، برای انقلاب، برای انقلاب واقعی در اروپای غربی تقویت می‌کند یا نه؟ جواب قلب و عقل من به طور هم‌زمان به جزوه‌ی شما نه بود - و رفیق لنین من دقیقاً می‌دانستم که حق با من است، کاملاً مطمئن مثل کسی که تازه از نکته‌ایی آگاه شده.

من به رفقای چپ پیشنهاد می‌کنم که از این وسیله استفاده کنند. رفقا اگر می‌خواهید بدانید که آیا شما در مبارزه‌ی سهمگینی که بر علیه کمونیست‌های اپورتونیست در تمام کشورها (این مبارزه در هلند نزدیک به سه سال است که شعله‌ور شده) در پیش رو دارید، حق با شماست یا نه همین سؤال را از خود بکنید!

رفیق لنین شما در مبارزه‌تان بر علیه ما فقط از سه استدلال، یا به صورت مشخص و یا موردی در تمام جزوه‌تان استفاده کرده‌اید. آن‌ها به شرح زیر هستند:

1. مزیت‌های تبلیغ در پارلمان برای جذب کارگران و عناصر خردبورژوازی.

2. مزیت‌های فعالیت در پارلمان برای استفاده از "شکاف" بین احزاب و مصالحه با بعضی از آن‌ها.

3. نمونه‌ی روسیه که این تبلیغات و مصالحه‌ها به وجه شایان توجه‌ایی تأثیر داشتند.

شما استدلال دیگری را مطرح نکرده‌اید. من در این‌جا به ترتیب به آن‌ها جواب می‌دهم.

در درجه نخست به استدلال اول شما در مورد تبلیغ در پارلمان می‌پردازم. این استدلال به مراتب از درجه‌ی اهمیت بسیار کمتری برخوردار است. چرا که کارگران غیر کمونیست یعنی کارگران سوسیال دمکرات، مسیحی و دیگر متفکران بورژوازی در روزنامه‌هایشان معمولاً مطلبی در مورد سخنرانی‌های ما در پارلمان برای خواندن پیدا نمی‌کنند. تازه اگر هم مطلبی در این

روزنامه‌ها درج شوند، معمولاً تحریف شده است. صدای ما از این طریق به این کارگران نمی‌رسد. ما فقط از طریق تجمعات، جزوات و روزنامه‌های مان به آن‌ها دسترسی پیدا می‌کنیم.

اما ما - من اغلب به نام KAPD صحبت می‌کنم- بویژه از طریق عمل‌مان (در دوران انقلابی که ما در مورد این دوران صحبت می‌کنیم) به کارگران دسترسی پیدا می‌کنیم. آن‌ها در شهرهای بزرگ و روستاها می‌بینند که ما دست به عمل می‌زنیم، در اعتصابات مان، در نبردهای خیابانی مان، در شوراهای مان. از این طریق آن‌ها از راحل‌های ما آگاهی پیدا می‌کنند. آن‌ها می‌بینند که ما چگونه به مسائل می‌پردازیم. این بهترین شیوه تبلیغ قانع‌کننده است. بنا بر این بدون فعالیت در پارلمان ما به خوبی می‌توانیم به کارگرانی که هنوز کمونیست نشده‌اند و عناصر خرده‌بورژوا و خرده‌دهقان دسترسی پیدا کنیم. در این‌جا بویژه بایستی نکته‌ی مطرح شده‌ی دیگری در جزوه‌ی "بیماری کودکان" را رد کرد، نکته‌ی اینی که به خوبی نشان می‌دهد که اپورتونیسیم، شما رفیق عزیز را به کجا کشانده است.

شما در صفحه‌ی 52 مطرح کرده‌اید که شمار زیادی از کارگران آلمانی به دلیل عدم شرکت در پارلمان به حزب مستقل‌ها و نه به حزب کمونیست پیوسته‌اند. بنا بر این به نظر شما به طور مثال توده‌ی عظیم کارگران در برلن به دلیل قتل رفقای ما لیبکنخت و روزا لوکزامبرگ، به دلیل اعتصاب هدفمند و نبردهای خیابانی کمونیست‌ها تقریباً قانع شده بودند، فقط در صورتی که رفیق لوی در پارلمان سخنرانی می‌کرد، آن‌وقت آن‌ها کاملاً جذب ما می‌شدند و نه مستقل‌هاییکه موضع‌گیری صریح و مشخص نداشتند!! نه رفیق این منطق با واقعیت نیست، آن‌ها زمانی به مستقل‌های دوپهلو پیوستند که از انقلاب به طور مشخص ترسیدند. چرا که گذار از بردهگی به آزادی از طریق شکاکیت انجام می‌گیرد. رفیق مواظب باشید! کارگران می‌بینند که اپورتونیسیم شما آن‌ها را به کجا می‌کشاند.

اولین استدلال شما بی‌اهمیت است. و در صورتی که به این نکته توجه کنیم که کار در پارلمان (در انقلاب آلمان و انگلستان و در سراسر اروپای غربی) آن ایده‌ایی را تقویت می‌کند که رهبران کارها را انجام می‌دهند و آن ایده‌ایی را تضعیف می‌کند که خود کارگران بایستی تمام کارها را پیش به ببرند، آن‌وقت در می‌یابیم که این استدلال نه فقط تبعات خوبی ندارد، بلکه زیان‌بخش نیز هست.

حال به استدلال دوم شما پردازیم، یعنی به مزایای فعالیت پارلمان‌تاریستی (در دوران انقلابی) برای استفاده از شکاف بین احزاب و مصالحه با بعضی از آن‌ها. من برای رد این استدلال (به خصوص در مورد انگلستان و آلمان، اما همچنین در مورد سرتاسر اروپای غربی) مجبورم قدری مفصل‌تر به آن پردازم تا به استدلال اول. رفیق لنین برای من ساده نیست که این کار را بر علیه شما انجام بدهم. کل مساله‌ی اپورتونیسیم انقلابی (چرا که دیگر این اپورتونیسیم رفرمیستی نبوده، بلکه اپورتونیسیم انقلابی‌ست) در کمونیسم برای ما در اروپای غربی تبدیل به مساله‌ای حیاتی شده است. به معنای واقعی کلمه به مساله‌ی مرگ و زندگی تبدیل شده است. رد خود این استدلال ساده است. ما صدها بار همین استدلال را زمانی که تروالسترا، هندرسون، برن‌اشتاین، لگین، رناودل، فن در ولده، دیگران و به طور خلاصه سوسیال وطن‌پرستان مطرح کردند، رد کردیم. بله خود کائوتسکی زمانی که هنوز کائوتسکی بود آن را رد کرد. این کلان‌ترین استدلال رفرمیست‌ها بود. ما هرگز پیش‌بینی نمی‌کردیم که زمانی مجبور شویم که این کار را بر علیه شما انجام بدهیم. اما اکنون بایستی این کار را انجام بدهیم.

مزیت پارلمانی استفاده از "شکاف" بین احزاب به این دلیل که این "شکاف" سال‌هاست، سده‌هاست که اهمیت خود را از دست داده‌ی معناست. یعنی شکاف بین احزاب بورژوایی، بین احزاب بورژوایی و خرده بورژوایی در اروپای غربی، در آلمان و انگلستان. این شکاف اهمیت خود را نه از زمان شروع انقلاب، بلکه خیلی زودتر از آن در زمان تکامل تدریجی و آرام از دست داده است. تمام احزاب به انضمام احزاب خرده بورژوایی مدت‌هاست که در مقابل کارگران ایستاده‌اند. و بین خود آن‌ها طرح مسائل مختلف مربوط به کارگران (و بدین‌ترتیب همچنین طرح تمام مسائل دیگر در این زمینه) بسیار کم و اغلب به طور کامل از بین رفته است. این مساله هم از جنبه‌ی تئوریک و هم عملی در اروپای غربی، در آلمان و انگلستان اثبات شده است. از جنبه‌ی تئوریک به این دلیل که سرمایه خود را در بانک‌ها، تراست‌ها و انحصارات به درجه‌ی بسیار بالایی متمرکز کرده است. چرا که در اروپای غربی و به خصوص در انگلستان و آلمان این بانک‌ها و تراست‌ها تقریباً تمام سرمایه را در بخش صنعت، تجارت، حمل و نقل و حتی بخش اعظم کشاورزی به خود جذب کرده‌اند. بدین‌ترتیب کل صنایع به انضمام صنایع کوچک، همچنین کل بخش حمل و نقل به انضمام حمل و نقل محلی، بخش اعظم کشاورزی به انضمام کشاورزی خرد به طور کامل به سرمایه‌ی کلان وابسته شده‌اند. آن‌ها با سرمایه‌ی کلان یکی شده‌اند.

رفیق لنین می‌گوید که تجارت خرد، حمل و نقل، صنایع و کشاورزی بین سرمایه و کارگران در نوسانند. این موضوع اشتباه است. این موضوع در روسیه و قبلاً در این‌جا درست بود. آن‌ها اکنون در اروپای غربی، در آلمان و انگلستان به طور کامل به سرمایه‌ی کلان وابسته‌اند و بین سرمایه و کارگران در نوسان نیستند. خرده مالکان، صنایع کوچک، مغازداران به طور کامل زیر سیطره‌ی تراست‌ها، انحصارات و بانک‌ها قرار دارند. سرمایه‌ی کلان کالاها را به آن‌ها ارسال می‌کند و به آن‌ها وام می‌دهد. حتی دهقان خرد

نیز به دلیل مرادوات و قرض‌هایش به تراست‌ها و انحصارات و بانک‌ها وابسته است. رفیق این بخش از استدلال‌های من مهم‌ترین استدلال "چپ‌ها" است. کل تاکتیک ما در اروپا و آمریکا بستگی به آن دارد.

رفیق این قشر‌های پائینی که نزدیک‌ترین قشر به پرولتاریا هستند از چه بخش‌هایی تشکیل شده‌اند؟ از مغازداران، پیشه‌وران، صاحب‌منصبان دون‌پایه و کارمندان و از دهقانان فقیر. حال به بررسی این مساله در اروپای غربی بپردازیم! رفیق بیاید با من سری نه فقط به فروشگاه‌های بزرگ - که وابستگی آن‌ها به سرمایه‌ی کلان بدهی‌ست - بلکه به مغازه‌ها و محله‌های فقیر کارگری در اروپای غربی بزنیم. به دور بر خود نگاه کنید! چه چیزی را می‌بینید؟ تمام، تقریباً تمام کالاها، پوشاک، مواد غذایی، وسائل و دستگاه‌ها، سوخت و غیره فقط محصولات صنایع بزرگ نیستند، بلکه همچنین اغلب محصول تراست‌ها. این موضوع نه فقط در شهرها بلکه همچنین در روستاها نیز صادق است. بخش اعظم مغازداران خرد انباردار سرمایه‌ی کلان هستند. یعنی سرمایه‌ی بانکی، چرا که سرمایه‌ی بانکی بر کارخانه‌های بزرگ و تراست‌ها مسلط است.

نظری به کارگاه یک صنعت‌گر در شهر یا روستا بیندازیم، با وضعیت مشابهی روبرو هستیم! سوخت، آهن، چرم، چوب و غیره از سرمایه‌ی کلان، اغلب از انحصارات و بنا بر این از طریق بانک‌ها تأمین می‌شوند. از آنجایی که تأمین‌کننده‌ی این کالاها سرمایه‌داران خرد هستند بنا بر این خود آن‌ها هنوز به سرمایه‌ی بانکی وابسته هستند.

و اما وضعیت صاحب‌منصبان و کارمندان دون‌پایه چگونه است؟ بخش اعظم آن‌ها در اروپای غربی خدمت‌گذار سرمایه‌ی کلان و دولت و کمونیتی وابسته به آن و نهایتاً بانک‌ها هستند. درصد کارمندان و صاحب‌منصبانی که به پرولتاریا نزدیک و به طور مستقیم یا غیر مستقیم وابسته به سرمایه‌ی کلان هستند در اروپای غربی بسیار زیاد، در آلمان و انگلستان و همچنین درصد آن‌ها در ایالات متحده و مستعمرات انگلستان بسیار بیشتر است. بنا بر این منافع این اقشار با منافع سرمایه‌ی کلان و در نتیجه با بانک‌ها گره خورده است. در مورد دهقانان فقیر من قبلاً صحبت کردم و ما دیدیم که عجلتاً آن‌ها را نمی‌توان به کمونیسیم جلب کرد. همان دلایل دیگر در مورد دهقانان فقیر نیز صادق است، چرا که آن‌ها نیز برای ماشین‌آلات، کالاها و رهن‌های‌شان به سرمایه‌ی کلان وابسته هستند.

از مسائل مطرح شده در بالا به چه جمع‌بندی می‌رسیم رفیق؟

به این جمع‌بندی می‌رسیم که جامعه‌ی مدرن در اروپای غربی (و آمریکا) به یک واحد کل بزرگ سازمان‌یابی شده تبدیل شده که سرمایه‌ی بانکی تمام این سیستم را در کوچک‌ترین اجزا و شاخه‌هایش هدایت و به حرکت درمی‌آورد و بر آن مسلط است. که در این‌جا جامعه پیکری سامان‌مند بر اساس مناسبات سرمایه‌داری‌ست. که سرمایه‌ی بانکی خون این پیکرست که در تمام آن جریان دارد و تمام اعضای آن را تغذیه می‌کند. که این پیکر یک کل واحد است که سرمایه آن را بسیار قدرتمند می‌کند، تا جایی که تمام اعضای آن تا پایان حیات جانب آن را می‌گیرند. - فقط پرولتاریا که خون این پیکر، ارزش اضافی را می‌آفریند با سرمایه‌داری مبارزه می‌کند.

به دلیل این وابستگی تمام طبقات به سرمایه‌ی بانکی و قدرت عظیم سرمایه‌ی بانکی در انقلاب تمام طبقات به طور خصمانه‌ایی در مقابل یکدیگر می‌ایستند. و از آنجایی که سرمایه‌ی بانکی انعطاف‌پذیر و اغلب انعطاف‌پذیرترین نیرو در جهان است و به دلیل توان وام‌دهی‌اش قدرتش هزاربرابر شده و به همین دلیل سرمایه‌داری، جامعه‌ی سرمایه‌داری و دولت سرمایه‌داری را حتی در موقعیت پس از این جنگ دهشتناک، پس از هزاران میلیارد خسارت و در بطن شرايطی که ورشکسته به نظر می‌رسید، با یکدیگر منسجم کرده است. و بدین‌ترتیب به غیر از پرولتاریا تمام طبقات را با قدرت هر چه بیشتری کنار هم گردآورده و آن‌ها را بر علیه پرولتاریا به عنوان یک مجموعه‌ی واحد منسجم کرده است. و نیرو و انعطاف‌پذیری و انسجام تمام این بزه‌کاران آن‌قدر بزرگ است که آن‌ها را مدت‌ها پس از برآمد انقلاب کنار هم نگه خواهد داشت.

قدر مسلم سرمایه به طرز سهمناکی ضعیف شده است. بحران می‌آید و با آن انقلاب. و معتقدم که انقلاب پیروز خواهد شد. اما هنوز دو عامل وجود دارند که همچنان به سرمایه‌داری قدرت می‌بخشند. این عوامل برده‌گی ذهنی توده‌ها و سرمایه‌ی بانکی هستند. بنا بر این تاکتیک ما بایستی متکی بر قدرت این عوامل باشد. و هنوز عامل دیگری وجود دارند که از طریق آن سرمایه‌ی بانکی سازمان‌یافته تمام طبقات را بر علیه انقلاب متحد کرده است. و آن شمار زیاد پرولتاریاست. تمام طبقات فکر می‌کنند در صورتی که بتوانند کارگران (در آلمان نزدیک به 20 میلیون نفر) را به 10، 12، 14 ساعت کار در روز مجبور کنند، آن وقت امکان نجات از بحران وجود دارد. و همچنین عامل دیگری نیز هست که آن‌ها را در کنار هم متحد کرده است. این عامل موقعیت اقتصادی اروپای غربی‌ست.

در روسیه سرمایه‌ی بانکی از چنین نیرویی برخوردار نبود و به همین دلیل نتوانست طبقات تحتانی و بورژوازی را با یکدیگر منسجم کند. و بین آن‌ها شکاف واقعی وجود داشت و به همین دلیل در آنجا پرولتاریا تنها نبود. این عوامل اقتصادی سیاست‌گذاری را تعیین می‌کنند. به همین دلیل این طبقات در انتخابات در اروپای غربی، برده‌گان وابسته‌ایی هستند که به سروران‌شان، به احزاب

بورژوازی کلان رأی می‌دهند و به آن‌ها تعلق دارند. در آلمان و انگلستان و اروپای غربی این افراد دون‌پایه عمدتاً احزاب خودی‌شان را ندارند. این گرایش قبل از انقلاب و جنگ بسیار قوی بود و در اثنای جنگ ناسیونالیسم و شونینسم، بویژه از طریق تراست‌سازی گسترده‌ی تمام نیروهای اقتصادی، آن را به ابعاد بسیار عظیمی تشدید کرد. اما انقلاب هم گرایش انسجام تمام احزاب بورژوایی و جذب تمام عناصر خرده‌بورژوا را به بورژوازی کلان به میزان بسیار زیادی تشدید کرد.

انقلاب روسیه بدون دلیل اتفاق نیفتاده است! همه می‌دانند که چه چیزی در انتظار آن‌هاست.

بنا بر این در اروپای غربی و بخصوص در آلمان و انگلستان بورژوازی کلان و دهقانان کلان، طبقه‌ی متوسط و دهقانان میانی، قشرهای مادون بورژوازی و دهقانان بواسطه‌ی انحصارات، بانک‌ها، تراست‌ها، امپریالیسم، به‌دلیل جنگ، انقلاب متحداً در مقابل کارگران صف‌آرایی کرده‌اند.⁸ و از آنجایی که مساله‌ی کارگران تمام مسائل دیگر را تحت شعاع خود قرار داده است، آن‌ها در مورد تمام مسائل دیگر متحداً کنار یکدیگر ایستاده‌اند.

رفیق من در اینجا دو باره مجبور به تکرار همان تذکراتی هستم که آن‌ها را در مورد مساله‌ی دهقانان (در بخش اول) مطرح کردم. به خوبی از این مساله آگاهی دارم که نه شما، بلکه افراد کوتاه‌فکر در حزب ما توانایی آن را ندارند که تاکتیک را بر مبنای خطوط اساسی عمومی بنا کنند و به همین دلیل آن‌ها تمام توجه‌شان را معطوف به آن لایه‌هایی از این قشرها کرده‌اند که هنوز مجذوب سرمایه‌ی کلان نشده‌اند.

من منکر وجود چنین لایه‌هایی نیستم اما من می‌گویم که واقعیت عمومی، گرایش عمومی در اروپای غربی این است که آن‌ها در خدمت سرمایه‌ی کلان قرار دارند و تاکتیک ما باید بر مبنای این واقعیت عمومی اتخاذ شود!

من منکر وجود شکاف بین این طبقات نیستم. من فقط می‌گویم که این گرایش عمومی مدت مدیدی در اثنای انقلاب وجود خواهد داشت: وحدت بین این طبقات. و من می‌گویم که برای کارگران در اروپای غربی بهتر این است که تمام توجه خود را معطوف به این وحدت کنند تا شکاف بین آن‌ها. چرا که در درجه‌ی نخست خود کارگران مجبورند که در اینجا انقلاب کنند - و نه رهبران و اعضای حزب‌شان در پارلمان.

همچنین برداشت افراد کوتاه‌بین در حزب ما از حرف‌های من این است که منافع این طبقات همان منافع سرمایه‌ی کلان است، در حالی‌که من خوب می‌دانم که سرمایه‌ی کلان هم آن‌ها را سرکوب می‌کند.

لب کلام من این است که: این طبقات به مراتب خیلی بیشتر از گذشته به سرمایه‌ی کلان چسبیده‌اند، چرا که آن‌ها خطر انقلاب پرولتری را نیز در برابر خود می‌بینند. برای آن‌ها سلطه‌ی سرمایه در اروپای غربی به معنای نوعی تضمین زندگی‌شان است که در آن امکان ادامه‌ی زندگی و بهتر شدن وضعیت‌شان را می‌بینند، یا این که حداقل به آن معتقدند. بنا بر این آنان در کنار سرمایه ایستاده‌اند و تمام سعی‌شان بر این است که از تمام ابزارها برای پایان دادن به هرج و مرج استفاده کنند، تولید را دو باره نجات دهند و کارگران را به ساعات کار روزانه‌ی بیشتر و تحمل مشقت‌ها وادار کنند. برای آن‌ها انقلاب پرولتری در اروپای غربی به معنای فروپاشی تمام نظم زندگی‌شان، اگر چه نظمی سست و لرزان است. بنا بر این آن‌ها مدت مدیدی همچنین در اثنای انقلاب از سرمایه‌ی کلان دفاع و کنار آن خواهند ایستاد.

و در نهایت من باید در اینجا بر این نکته تأکید کنم که صحبت من در مورد تاکتیک در اوائل و در اثنای انقلاب است. من می‌دانم که این طبقات در اواخر انقلاب وقتی که پیروزی نزدیک و سرمایه‌داری به لرزه افتاده است به طرف ما خواهند آمد.

بنا بر این از حیث تئوریک بایستی مساله به این نحو باشد. از جنبه‌ی تئوریک بایستی این طبقات در کنار یکدیگر بایستند. فقط از جنبه‌ی نظری این مساله به قوت خود باقی است. اما در عمل نه.

من صحت این موضوع را در اینجا نشان خواهم داد:

سال‌های سال است که تمام بورژوازی که تمام احزاب بورژوایی در اروپای غربی و همچنین خرده بورژوازی و دهقانان خرد نیز به آن‌ها تعلق دارند هیچ کاری برای کارگران انجام نمی‌دهند. آن‌ها همه‌گی دشمن جنبش کارگری، امپریالیسم‌گرا و جنگ‌طلبند.

⁸ این واقعیتی است که پرولتریزه شدن به واسطه‌ی جنگ رشد قابل توجهی کرده است. اما تمام آن کسانی که به پرولتاریا تعلق ندارند (تمام آن‌ها) بیمارگونه به سرمایه‌داری چسبیده و به او حتی اگر شده با سلاح کمک می‌کنند. آن‌ها دشمنان کمونیسم هستند.

سال‌هاست که هیچ حزبی در انگلستان، در آلمان، در اروپای غربی از کارگران حمایت نمی‌کند. آن‌ها همه‌گی در تمام عرصه‌ها دشمن کارگران⁹ هستند. هیچ قانونی به نفع کارگران تصویب نشده است. قوانین همواره به ضرر کارگران و بر علیه اعتصاب تصویب شده‌اند. مالیات‌ها همواره افزایش پیدا کرده‌اند.

تمام احزاب بورژوازی و همچنین خرده بورژوازی از امپریالیسم، استعمار، مقدسات ملی، نظامی‌گری حمایت کرده‌اند. تمایز بین لیبرال و کشیش، ارتجاعی و پیشرفته، بورژوازی کلان و خرده بورژوازی از بین رفته است.

تمام آن چیزهایی را که سوسیال‌وطن‌پرستان، رفرمیست‌ها در مورد تمایز بین احزاب، "شکاف" بین آن‌ها می‌گویند - که شما رفیق لنین دو باره به آن‌ها دامن زده‌اید - نیرنگ بوده و هست. در تمام کشورهای اروپای غربی این مساله به بهترین وجهی صحت خود را در ژوئیه و آگوست 1914 نشان داده است. قبلاً همه‌ی آن‌ها با یکدیگر متحد بودند. در عمل و به واسطه‌ی انقلاب بیش از پیش با یکدیگر یکی شده‌اند. آن‌ها بدون هیچ "شکافی" بر علیه انقلاب و به همین وجه بر علیه کارگران - چرا که فقط انقلاب می‌تواند وضعیت کارگران را بهبود بخشد - ایستاده‌اند. از آنجایی که تمام مسائل سیاسی و عملی اجتماعی، جنگ، بحران و انقلاب با مساله‌ی انقلاب در هم تنیده است، این طبقات در اروپای غربی در مورد تمام مسائل در کنار یکدیگر و بر علیه پرولتاریا ایستاده‌اند. به طور خلاصه می‌توانم بگویم در اروپای غربی که تراست‌ها، انحصارات، بانک‌های بزرگ، جنگ امپریالیستی، انقلاب عملاً تمام طبقات را بورژوازی کلان، خرده‌بورژوازی و دهقانان را به عنوان یک توده بر علیه طبقه‌ی به یکدیگر جوش داده است.¹⁰ بنابراین از جنبه‌ی نظری و عملی این مساله اثبات شده است. در انقلاب در اروپای غربی و بویژه در انگلستان و آلمان "شکاف" مهمی بین این طبقات وجود ندارد.

در این‌جا من مجبورم که شخصاً مطلبی را دوباره اضافه کنم. شما در صفحه‌ی 40 و 41 از دفتر آمستردام انتقاد کرده‌اید. شما فزای از تزه‌های دفتر را به طور ضمنی آورده‌اید و تمام مطالبی را که شما در این مورد مطرح کرده‌اید اشتباه است. اما شما همچنین می‌گویید که کمیسیون آمستردام قبل از این‌که پارلمان تارپسم را محکوم کند می‌بایستی بررسی‌ای از توازن قوای طبقاتی و احزاب سیاسی را ارائه کند که این محکومیت را توجیه کند. رفیق با عرض معذرت این بررسی وظیفه‌ی کمیسیون نبوده است. آن‌هم به این دلیل که کسانی که تزه‌هایشان بر این مبنا استوار است که تمام احزاب بورژوازی در داخل و خارج از پارلمان بر علیه کارگران بوده و هستند و هیچ‌گونه اختلافی بین آن‌ها در این زمینه وجود نداشته و ندارد، موضوعی اثبات شده برآین‌ها و پذیرفته شده به طور عام برای مارکسیست‌ها. حداقل در اروپای غربی. بنابراین ما لزومی به بررسی این موضوع نداشتیم. برعکس شما که خواهان مصالحه و ائتلاف با احزاب سیاسی در پارلمان هستید و می‌خواهید ما را به اپورتونیزم بکشانید وظیفه دارید که "شکاف" مهم بین احزاب بورژوازی را اثبات و نشان دهید. شما می‌خواهید ما را در اروپای غربی به مصالحه و سازش بکشانید، کاری که تروالسترا، هندرسون، شایدمن، توراتی در دوران تحولات تدریجی و آرام نتوانستند انجام بدهند، شما می‌خواهید این کار را در دوران انقلابی انجام دهید. شما باید اثبات کنید که این کار امکان‌پذیر است. اثبات این کار واقعاً بر اساس نمونه‌ی روسیه به اندازه‌ی کافی ساده است، اما لطفاً انجام این کار را در اروپای غربی نشان دهید. اما شما این وظیفه را در جزومتان به نحوی رقت‌برانگیز انجام داده‌اید. نباید هم تعجب کرد، شما فقط از نمونه‌ی روسیه، کشوری بسیار عقب‌افتاده و نه از یک کشوری مدرن در اروپای غربی حرکت کرده‌اید.

من در تمام جزوه‌ی شما که به مساله‌ی تاکتیک اختصاص داده شده - از نمونه‌ی روسیه که بگذریم که من بعداً به آن می‌پردازم - فقط دو مثال از اروپای غربی یعنی کودتای کاپ در آلمان و دولت لئوید جورج، چرچیل اپوزیسیون اسکویت در انگلستان را پیدا کردم. نمونه‌هایی کم اهمیت و بسیار بد که در عمل نشان دهنده‌ی "شکاف" واقعی بین احزاب بورژوازی و سوسیال‌دمکرات است. اتفاقاً کودتای کاپ اثبات‌کننده‌ی این موضوع است که بین احزاب بورژوازی (و در این مورد همچنین حزب سوسیال‌دمکرات) در اروپای غربی در مورد مساله‌ی انقلاب و مقابله با کارگران "شکاف" مهمی وجود ندارد. کاپیست‌ها، دمکرات‌ها، مرکز‌گراها و سوسیال‌دمکرات‌ها را زندانی، مجازات و به قتل نرساندند و وقتی هم که این آخری‌ها دوباره سرکار آمدند کاپیست‌ها را زندانی، مجازات و به قتل نرساندند. اما هر دوی این احزاب کمونیست‌ها را کشتند. کمونیسم هنوز ضعیف بود. به همین دلیل نتوانستند دیکتاتوری را سرکار بیاورند. اما در فرصت بعدی یعنی زمانی که کمونیسم قوی‌تر است، دیکتاتوری را سرکار خواهند آورد.

حال رفیق وظیفه‌ی شماست که نشان دهید که قبلاً کمونیست‌ها چگونه می‌توانستند از شکاف [بین احزاب بورژوازی] در پارلمان استفاده کنند، تازه آن‌هم به نحوی که برای کارگران منفعتی داشته باشد. این وظیفه‌ی شما بوده و هست که نشان دهید که نمایندگان کمونیست بایستی چه نطقی در پارلمان می‌فرمودند که این شکاف را به کارگران نشان بدهند و از آن استفاده کنند. طبیعتاً به نحوی

⁹من در این‌جا از امکان اثبات تک تک موارد مطرح شده برخوردار نیستم. اما من در جزوه‌ی "مبانی کمونیسم" به طور مفصل به این موضوع پرداخته‌ام.

¹⁰ما هلندی‌ها از این موضوع اطلاع دقیق داریم. ما شاهد از بین رفتن "شکاف‌ها" به واسطه‌ی مستعمرات این کشور کوچک امپریالیستی بودیم. در این‌جا دیگر احزاب دمکرات، مسیحی یا نظایر آن‌ها وجود ندارند. در این‌جا حتی هلندی‌ها بهتر می‌توانند قضاوت کنند تا روس‌ها که متأسفانه به نظر می‌رسد که مسائل اروپای غربی را بر مبنای وضعیت روسیه ارزیابی می‌کنند.

که احزاب بورژوازی از طریق این نطق‌ها قوی‌تر نیز نشوند. شما این کار را نمی‌توانید انجام دهید، چرا که بین این احزاب شکاف مهمی در مورد انقلاب وجود ندارد. ما در مورد این مساله بعداً صحبت خواهیم کرد. این وظیفه‌ی شما بوده و هست که موارد ویژه‌ای از این شکاف‌ها را نشان بدهید، شاید بسیار مفیدتر بود که شما توجه کارگران را به این موارد معطوف می‌کردید تا به گرایش عمومی برای وحدت.

رفیق وظیفه‌ی شما قبل از این که رهبری ما را در اروپای غربی بر عهده بگیرید، نشان دادن این شکاف‌ها در انگلستان، آلمان و اروپای غربی بوده و هست.

شما همچنین از عهده‌ی این کار نیز بر نمی‌آید. شما از شکاف بین چرچیل، للوید جرج و اسکویت صحبت می‌کنید که بایستی به نفع کارگران از آن استفاده کرد. این دیگر رقت‌برانگیز است. من دیگر نمی‌خواهم در این مورد با شما صحبت کنم. چرا که دیگر همه می‌دانند که از زمانی که در انگلستان پرولتاریای صنعتی به یک نیروی قوی تبدیل شده، احزاب بورژوازی و رهبران‌شان این اختلافات را به صورت مصنوعی بوجود آورده‌اند و بوجود می‌آورند، تا سر کارگران کلاه بگذارند، آن‌ها را از یک طرف به طرف دیگر جلب کنند و بدین‌ترتیب آن‌ها را برای همیشه ضعیف و غیرمستقل نگه دارند. آن‌ها برای این کار حتی اغلب سه نفر مخالف (!) را وارد کابینه می‌کنند: للوید جرج و چرچیل. و شما رفیق لنین به این دام تقریباً صد ساله می‌افتید. او می‌خواهد کارگران انگلستان را قانع کند که سیاست‌گذاری‌شان را بر مبنای این کلام‌برداری انجام دهند! آن‌هم در دوران انقلاب! چرچیل، اسکویت و للوید جرج حتماً بر علیه انقلاب با یکدیگر به توافق می‌رسند و آن‌وقت شما رفیق با این توهمات به پرولتاریای انگلستان دروغ می‌گویید و آن‌ها را تضعیف می‌کنید. رفیق این وظیفه‌ی شماست که به طور دقیق و مشخص و با نمونه‌ها و واقعیت‌های بارز و دقیق و نه با کلامی زیبا و درخشان و عام‌گویانه (همان‌طور که شما این کار را در فصل آخر جزوه‌تان به طور مثال در صفحه‌ی 72 انجام داده‌اید) نشان دهید که کدام تنش‌ها، اختلافات - آن‌هم نه از نوع روسی‌اش و همچنین بی‌اهمیت یا مصنوعی، بلکه از نوع اروپای غربی‌اش - واقعی و مهم هستند. شما در تمام جزوه‌تان چنین کاری را انجام نده‌اید. تا زمانی که شما چنین کاری را انجام نده‌اید، ما متعاقب حرف‌های‌تان نخواهیم شد. در صورتی که شما چنین نمونه‌هایی را مطرح کنید، ما جواب‌مان را نیز به آن‌ها خواهیم داد. تا آن‌زمان پاسخ ما این است: توهمات هستند که فقط به کارگران دروغ می‌گویند و منجر به تاکتیکی اشتباه می‌شوند. واقعیت این است که شما رفیق اشتباهاً انقلاب اروپای غربی را با انقلاب روسیه یکی می‌دانید. از چه طریقی؟ از این طریق که شما فراموش می‌کنید که در دولت‌های مدرن اروپای غربی (و آمریکای شمالی) نیرویی وجود دارد که فرای انواع مختلف سرمایه‌داران - مالکان زمین‌ها و تجار قرار دارد: سرمایه‌ی بانکی. این نیرو که هم‌سان با امپریالیسم است تمام سرمایه‌داران و همچنین دهقانان و خرده‌بورژوازی را با آن‌ها متحد می‌کند. شما فقط می‌توانید بگوئید که: شکاف بین احزاب کارگری و بورژوازی وجود دارد. و ما می‌توانیم از آن استفاده کنیم. این مساله درست است.

با این حال بایستی گفته شود که اختلاف بین سوسیال دموکراسی و احزاب بورژوازی در مورد مساله‌ی جنگ و انقلاب بسیار نازل است و بر حسب روال معمول به طور کامل از بین رفته است. اما این اختلافات می‌توانند و می‌توانستند هنوز موجود باشند. شاید هم هنوز در آینده اختلافاتی بین آن‌ها بوجود بیاید. در این مورد ما باید صحبت کنیم. به خصوص از آنجایی که شما به دولت "ناب" کارگری، توماس، هندرسن، سلینز در مقابل استدلال‌های سیلویا پانکهورست در انگلستان و دولت "ناب" سوسیالیستی ابرت، شایدمن، نوسکه، هیلفردینگ، گون بر علیه KAPD اشاره کرده‌اید.¹¹ شما می‌گوئید که تاکتیک شما به کارگران با تکیه بر این دولت‌های کارگری نکاتی را گوشزد می‌کند که کمک به جلورفتن و سازمان‌یابی آن‌ها کرده و بسیار گویاتر و مزیت‌بارترست تا آن چیزی که ما مطرح می‌کنیم که زیان‌بخش است و کمکی به رشد کارگران نمی‌کند. نه رفیق موضع ما در مقابل این دولت‌های کارگری "ناب" که اختلاف بین احزاب کارگری و بورژوازی بسیار ناچیز است، کاملاً روشن است: انقلاب مزیت‌هایش خیلی بیشترست. این امکان وجود دارد که ما اجازه بدهیم که دولتی به حیانتش ادامه دهد. این امر می‌تواند ضروری باشد و به پیشرفت جنبش کمک کند. در صورتی که ما نتوانیم حرکتی به جلو داشته باشیم، اجازه می‌دهیم که چنین دولتی به کارش ادامه دهد و تا آنجایی که امکان دارد سخت‌ترین انتقادات را از آن می‌کنیم و در صورتی که امکانش موجود باشد هر چه زودتر آن را سرنگون می‌کنیم و به جای آن یک دولت کمونیستی را سرکار می‌آوریم. اما این که ما در دوران انقلابی در اروپای غربی با شرکت در انتخابات کمک کنیم که این حضرات سرکار بیایند، نه ما چنین کاری را نخواهیم کرد.

ما چنین کاری را نخواهیم کرد، چرا که کارگران اروپای غربی در انقلاب تنها هستند. در این‌جا همه چیز، باور کنید همه چیز به خواست آن‌ها به عمل و روشن بودن مسائل در ذهن آن‌شان بستگی دارد. از آنجایی که تاکتیک شما سازش با شایدمن‌ها و هندرسون‌ها، با کریسپین‌ها و بعضی از طرفداران‌شان است - نامی هم از مستقل‌های انگلیسی یا کمونیست‌های اپورتونیست اتحاد اسپار تاکیست‌ها یا BSP ببرید - از آنجایی که تاکتیک شما در اروپای غربی و در اثنای انقلاب در داخل و خارج از پارلمان باعث سردرگمی افکار

¹¹ هنوز مساله بر سر این موضوع است که آیا چنین دولت‌های کارگری "ناب" در این‌جا سرکار خواهند آمد یا نه. شما رفیق شاید در این‌جا دوباره به خاطر نمونه‌ی کرنسکی در روسیه دچار اشتباه شده‌اید. من در ادامه‌ی این نامه نشان خواهم داد که چرا در روزهای ماه مارس در آلمان نیاستی از چنین دولت "ناب" سوسیالیستی حمایت می‌شد.

کارگران می‌شود، چرا که شما به کارگران می‌گوئید کسی را انتخاب کنند که همه از قبل می‌دانند که او یک دروغ‌گو است. در حالی که تاکتیک ما به صراحت دشمن را به عنوان دشمن به همه معرفی می‌کند، حتی در صورتی که ما به دلیل این صراحت حتی در دوران فعالیت غیرقانونی یک نماینده را در پارلمان از دست بدهیم و زمانی که ما از این طریق حتی "شکاف" (در پارلمان) را بی‌استفاده کنیم. این تاکتیک ما در اروپای غربی و در وضعیتی است که ما در آن بسر می‌بریم و بدین ترتیب تاکتیک شما را هم دور می‌ریزیم. در اینجا پیشنهاد شما دوباره باعث سردرگمی می‌شود و به توهامات دامن می‌زند.

آیا باید اعضای احزاب سوسیال دمکرات، حزب کار، حزب مستقل‌ها را به خودمان جذب کنیم؟ و این کار را بایستی چگونه انجام بدهیم؟

ما چپ‌ها در اروپای غربی اعضای این احزاب، کارگران و عناصر خرده‌بورژوازی آن‌ها را از طریق تبلیغات، گردهم‌آئی‌ها، مطبوعات و بویژه از طریق عمل نمونه‌وار، رامحل‌ها، عمل‌مان در کارخانه‌ها جذب خودمان می‌کنیم. حال تمام کسانی که بدین‌نحو در اثنای انقلاب، از طریق مطبوعات، عمل ما و خود انقلاب جذب ما نشوند، بگذار حتی به شیطان ببینند. اعضای این احزاب سوسیال دمکرات، مستقل‌ها، کار و نظایر آن‌ها در انگلستان و آلمان کارگران و خرده‌بورژواها هستند. ما اولی‌ها، کارگران را در درازمدت جذب خودمان می‌کنیم. از خرده‌بورژواها عناصر بسیاری کمی جذب ما خواهند شد و آن‌ها بر عکس دهقانان خرد اهمیت اقتصادی بسیار ناچیزی دارند: از طریق تبلیغات فقط عناصر معدودی از آن‌ها به طرف ما خواهند آمد. اغلب آن‌ها - که تکیه‌گاشان به خصوص نوسکو کنسرن‌ها هستند - تعلق به سرمایه‌داری دارند و هر چه انقلاب تعمیق و ادامه پیدا می‌کند، حتی تا پایان آن، خودشان را بیشتر به سرمایه‌داری می‌چسبانند.

اما آیا ما به دلیل این‌که در انتخابات از احزاب کارگری، مستقل‌ها، سوسیال دمکرات‌ها، حزب کار حمایت نمی‌کنیم، دشمن آن‌ها هستیم و هیچ‌گونه رابطه‌ای با آن‌ها نداریم. برعکس ما تا آنجا که امکان دارد به دنبال ارتباط هر بیشتر با آن‌ها هستیم. ما در هر فرصتی از آن‌ها دعوت به عمل مشترک می‌کنیم: برای اعتصاب، تحریم، شورش، نبردهای خیابانی و به خصوص در شوراهای کارگری، شوراهای کارخانه‌ها. ما همه‌جا به دنبال کار مشترک با آن‌ها هستیم، اما نه مثل قبل در پارلمان، بلکه در کارخانه‌ها، در انجمن‌ها و در خیابان. حالا دیگر می‌توان آن‌ها را در کارخانه‌ها، انجمن‌ها و خیابان پیدا و به خود جذب کرد. این پراکسیس جدیدی است که سوسیال دمکراسی دنبال می‌کند، پراکسیس کمونیستی.

شما رفیق می‌خواهید که سوسیال دمکرات‌ها، مستقل‌ها را وارد پارلمان و دولت کنید تا از این طریق نشان دهید که چنین دولت‌هایی از کلام‌داران تشکیل شده‌اند. شما برای این کار همچنین می‌خواهید از پارلمان استفاده کنید که هیچ کمکی در این زمینه نخواهد کرد. شما سعی می‌کنید که سرکارگران را زیرگانه شیره بمالید. شما طناب را به گردن آن‌ها می‌اندازید و بعد رهایشان می‌کنید. اما ما از چنین کاری جلوگیری می‌کنیم. ما توانایی انجام این کار را داریم. شما تاکتیک توده‌های دهقانان را تعقیب می‌کنید و ما تاکتیک توده‌های کارگران صنعتی را. من قصد تحقیر و یا توهین به شما را ندارم. من بر این باورم که راه شما در روسیه درست بود. اما شما نباید ما را وادار کنید که - نه فقط در مورد این مسأله‌ی پیش پا افتاده بلکه همچنین در مورد مسائل مهم‌تری نظیر اتحادیه‌ها و پارلمان‌تاریسم - آن کاری را که برای روسیه درست بود، اما در اینجا تباه‌کننده است، انجام بدهیم.

من نهایتاً بایستی هنوز بر روی یک نکته تأکید کنم: شما می‌گوئید و اغلب نیز از آن دفاع کرده‌اید که انقلاب در اروپای غربی تنها پس از آن که طبقات فرودست، اما نزدیک به پرولتاریا به اندازه‌ی کافی ضعیف یا خنثی و یا این که جذب کارگران نشده باشند، می‌تواند شروع شود. از آنجایی که من نشان دادم که این طبقات را نمی‌توان در اوائل انقلاب تضعیف، خنثی و یا جذب کرد، در صورت درست بودن ادعای شما انقلاب غیرممکن است. این موضوع بارها از جانب شما و رفیق زینوویف مطرح شده است. اما خوشبختانه این ادعای شما در مورد این مسأله‌ی بسیار مبرم و تعیین‌کننده در مورد انقلاب اشتباه است. این مطلب اثبات می‌کند که شما فقط از نقطه‌نظر یک اروپای شرقی‌ای به این مسائل نگاه می‌کنید. من این موضوع را در بخش پایانی نامه‌ام نشان خواهم داد. من فکر می‌کنم که در اینجا اثبات کردم که بخش اعظم استدلال دوم شما در مورد پارلمان‌تاریسم دروغی اپورتونیستی است و به همین جهت اکنون بایستی شیوه‌ی مبارزاتی دیگری را که نه تنها مضر نیست، بلکه مزیت‌های بزرگی نیز دارد، جایگزین پارلمان‌تاریسم کرد.

من قبول دارم که تاکتیک شما در این مورد از بعضی مزیت‌ها برخوردار است. دولت کارگری می‌تواند چیزهای خوبی هم به همراه داشته باشد و همچنین روشن‌گری بزرگی هم بکند. تاکتیک شما همچنین در دوران فعالیت غیرقانونی نیز می‌تواند مزیت‌هایی داشته باشد. ما این مزیت‌ها را نفی نمی‌کنیم. اما مثل گذشته به رویونیست‌ها و رفرمیست‌ها می‌گوئیم: ما رشد خودآگاهی کارگران را مقدم بر هر چیزی قرار می‌دهیم، حتی مقدم بر مزیت‌های کم. ما به شما رفیق لنین، رفیق راست کنونی‌مان می‌گوئیم: ما رشد اراده‌ی توده‌ها برای عمل را مقدم بر هر چیز دیگری قرار می‌دهیم. مثل دوران گذشته‌ی شما در اروپای غربی همه چیز بایستی در خدمت این هدف قرار بگیرد - ما خواهیم دید که حق با چه کسی خواهد بود، با چپ‌ها و یا با لنین. من در هیچ زمانی شکی در این مورد نداشته‌ام. ما همان‌طور که بر تروالسترا، رناودل و لگین غلبه پیدا کردیم، شما را هم شکست خواهیم داد.

من در اینجا به استدلال سوم شما می‌پردازم: نمونه‌هایی از روسیه. شما به کرات از آن‌ها چنین نام برده‌اید (از صفحه‌ی 1 تا 97). من آن‌ها را با دقت کافی خوانده‌ام و الان هم مثل گذشته شما را تحسین می‌کنم. من از سال 1903 همواره از شما دفاع کرده‌ام. حتی زمانی که من هنوز با انگیزه‌های شما آشنا نبودم، من با انگیزه‌های شما از صلح برست لیتوفسک - علیرغم قطع شدن تماس‌ها - دفاع کردم. قدر مسلم تاکتیک شما در مورد روسیه درخشان بود و روس‌ها با به کارگیری این تاکتیک به پیروزی رسیدند. اما این موضوع چه چیزی را برای اروپای غربی اثبات می‌کند؟ بر مبنای داوری من، هیچ چیزی را اثبات نمی‌کند یا مسائل کمی را. ما شوراهای را به عنوان ابزار انقلاب و برپایی دیکتاتوری پرولتاریا قبول می‌کنیم. همچنین تاکتیک شما در مورد مسائل خارجی - حداقل تا الان - سرمشقی برای ما بوده است. اما تاکتیک شما در مورد کشورهای اروپای غربی چیز دیگریست. و این موضوع کاملاً طبیعیست.

چگونه می‌تواند تاکتیک در اروپای غربی و شرقی یکسان باشد؟ روسیه کشوری عمدتاً کشاورزی، اما با سرمایه‌داری صنعتی که فقط بعضاً پیشرفته بوده، تازه آن‌هم در مقایسه با کشورهای دیگر به مراتب خیلی کمتر. و علاوه بر این بخش بزرگی از آن را سرمایه‌ی خارجی تغذیه می‌کرد! برعکس اروپای غربی و بخصوص در آلمان و انگلستان. نزد شما هنوز تمام اشکال عقب‌افتاده‌ی سرمایه وجود دارند، از سرمایه‌ی ربایی گرفته تا اشکال بعد از آن. نزد ما تقریباً فقط سرمایه‌ی بانکی بسیار پیشرفته وجود دارد. نزد شما بقایای زیادی از دوران فئودالی و ما قبل آن و حتی از دوران ایلاتی و بربریت به حیات خود ادامه داده‌اند. اما نزد ما به ویژه در آلمان و انگلستان تمام کشاورزی، تجارت، صنعت در خدمت سرمایه‌داری بسیار پیشرفته هستند. نزد شما بقایای بزرگی از سرواژ، دهقانان فقیر و قشر متوسط هضم شده در کشاورزی وجود دارند. اما نزد ما هنوز دهقانان فقیر در ارتباط با تولید مدرن، حمل و نقل، فناوری و داد و ستد قرار دارند. قشر متوسط، حتی بخش تحتانی آن‌چه در شهرها و چه در روستاها در ارتباط مستقیم با سرمایه‌داران بزرگ قرار دارند. آن‌ها هنوز یک طبقه هستند که که پرولتاریای پیشرو در آینده می‌تواند با آن‌ها رابطه برقرار کند. حضور این طبقات به خودی خود کمک‌کننده است. قدر مسلم این موضوع در مورد احزاب سیاسی نیز صادق است. اما برای ما هنوز از اولویت برخوردار نیست.

بدیهیست که نزد شما مصالحه، عمل‌کرد با سمت‌گیری‌های مختلف، آن‌طور که شما آن‌ها را جمع‌بندی کرده‌اید، برای استفاده از اختلافات، حتی بین لیبرال‌ها و مالکان بزرگ درست بوده است. اما انجام این کار نزد ما غیر ممکن است. به همین دلیل نیز تاکتیک در اروپای شرقی و غربی با یکدیگر تفاوت دارند. تاکتیک ما متناسب با شرایطیست که در آن قرار داریم. تاکتیک ما در اینجا به همان اندازه درست است که تاکتیک شما در روسیه، متناسب با شرایط شما. من مثال‌های شما در مورد روسیه را به ویژه در صفحات 12، 13، 26، 27، 37، 40، 51 و 52 پیدا کردم. اما به همان نسبتی که مثال‌های شما در مورد مسأله‌ی اتحادیه‌ها در روسیه از اهمیت برخوردار است (ص. 27)، برای ما در اروپای غربی بی‌اهمیت است، چرا که در این‌جا پرولتاریا به سلاح قوی‌تری احتیاج دارد. مثال‌های شما در مورد پارلمان‌تاریسم یا مربوط به دوره‌ایی هستند که از انقلاب خبری نبوده (به طور مثال ص. 16، 26، 41، 51)، - بنا بر این بدرد حل مسأله‌ی که ما در اینجا با آن‌ها مواجه هستیم، نمی‌خورد - و یا این که مربوط به احزاب دهقانان فقیر و خرده‌بورژوازی می‌شود (ص. 12، 37، 40، 41، 51) که می‌توانسته‌اند مورد استفاده‌ی شما قرار بگیرند - که آن‌قدر با شرایط ما متفاوت هستند که اهمیتی برای ما ندارند.¹²

رفیق به نظر من قضاوت کاملاً اشتباه شما، تمام اشتباهات شما در کتاب‌تان - و به همان میزان تاکتیک کمیته اجرایی در مسکو که شما با آن موافق هستید - نه فقط بر این اساس است که شما به اندازه‌ی کافی با شرایط ما آشنا نیستید، بلکه بهترست بگویم که شما از آگاهی‌تان در مورد شرایط ما نتایج درستی نمی‌گیرید و فقط از موقعیت خودتان در روسیه حرکت می‌کنید. اما این به معنای آنست که - بایستی با صراحت هر چه بیشتری دوباره تکرار کنم که سعادت و بدبختی پرولتاریای اروپای غربی، پرولتاریای جهانی، انقلاب جهانی به آن بستگی دارد - که نه شما و نه کمیته‌ی اجرایی در مسکو در صورتی که تاکتیک‌تان را تغییر ندهید از موقعیتی برخوردار نخواهید شد که انقلاب در اروپای غربی و بالطبع انقلاب جهانی را رهبری کنید.

شما این سؤال را مطرح کرده‌اید که آیا ما که مدعی تغییرات شگرف آتی هستیم از عهده‌ی تغییر توازن قوای فزاینده‌ی پارلمان برمی‌آییم؟ پاسخ ما این است: کتاب خود شما اثبات می‌کند که کسی که دست به چنین تلاشی بزند، فوراً جنبش کارگری را به بیراه و گندیده‌گی می‌کشانند. کتاب شما منعکس‌کننده‌ی اوهمات کارگران در اروپای غربی برای تحقق کاری غیرممکن است: سازش با بورژوازی در اثنای انقلاب. اما شما یک واقعیت موجود را کتمان و مطرح می‌کنید که بورژوازی اروپای غربی در انقلاب دچار دودسته‌گی شده است. شما وانمود می‌کنید که مصالحه با سوسیال - وطن‌پرستان و عناصر منززل در پارلمان کار مثبتیست، در حالی که چنین کاری فاجعه‌بار است.

¹² پرداختن به تمام نمونه‌های روسیه ملال‌آور است. اما با این وجود من از خواننده می‌خواهم که به مطالعه‌ی آن‌ها ادامه دهد. شما خواهید دید که مطالب مطرح شده در بالا درست هستند.

کتاب شما پرولتاریای اروپای غربی را به همان باتلاقی در گذشته می‌کشاند که علیرغم تمام تلاش‌های بزرگ انجام شده در آن گیر کرده است و تازه شروع کرده که از آن دربیاید. تاکتیک شما ما را دوباره به همان باتلاق موراوست، شایمن، گلینز، رناودل، کائوتسکی، مک دونالد، لونگوت، برانتینگ و تروالسترا سرازیر می‌کند. (آیا شما می‌توانید تصور کنید که این کار چقدر باعث خوشحالی و مسرت این حضرات و بورژوازی کلان خواهد شد). کتاب شما برای پرولتاریای کمونیست انقلابی همان ارزشی را دارد که کتاب برن اشتاین برای پرولتاریای پیشانقلابی.

ما رفقای "چپ" بایستی متحد شویم و همه چیز را از پائین شروع کنیم و به نقد سرسختانه‌ی کسانی به پردازیم که در انترناسیونال سوم راه درستی را انتخاب نکرده‌اند.¹³

جمع‌بندی من در مورد پارلمان‌تاریسم با توجه به مسائلی که بالا مطرح کردم به شرح زیر است: سه استدلال شما در مورد پارلمان‌تاریسم یا این که از اهمیت بسیار کمی برخوردارند و یا این که اشتباه هستند. تاکتیک شما در این مورد مثل تاکتیک شما در مورد مساله‌ی اتحادیه‌ها برای پرولتاریا مصیبت‌بار است.

¹³ من شخصاً بر این باورم که ما از پارلمان‌تاریسم در کشورهایی که در آستانه‌ی انقلاب قرار ندارند و کارگران هنوز به اندازه‌ی کافی نیرومند نیستند که دست به انقلاب بزنند، می‌توانیم استفاده کنیم. در این مورد کنترل و انتقاد سرسختانه‌ی نمایندگان پارلمان اجتناب‌ناپذیرست. فکر می‌کنم که رفقای هستند که در این مورد نظر دیگری دارند.